

تدوین الگوی مشاوره رشدی: استخراج اهداف، مبانی و اصول رشد مبتنی بر نحوه مواجهه با فرایند زمان و مسئولیت وجود متناسب با فرهنگ اسلامی

فاطمه قاسمی نیائی^۱، معصومه اسمعیلی^۲، فریبرز باقری^۳

چکیده

اسلامی هدف این پژوهش تدوین الگوی یکپارچه مشاوره در باب رشد با تأکید بر نحوه مواجهه با فرایند زمان و مسئولیت وجود در تناسب با افق فکری مراجع در فرهنگ است. روش پژوهش استفاده از هرمنوتیک کلاسیک شلایرماخر است که با استفاده از ویژگی های فنی و دستوری متن و تحلیل در سه سطح آرای مؤلف، برداشت محقق (تفسیر جزئی) و ادغام آرای مؤلف و محقق (تفسیر کلی بر پایه تفسیر جزئی)، اطلاعات لازم در جهت شکل گیری الگوی تلفیقی و متناسب با فرهنگ اسلامی کشف و استخراج گردیده است، ضمن اینکه در راستای شکل گیری الگو، از منطق استقرایی و قیاسی استفاده شده است و در نهایت در نگرشی کاربردی در قالب اهداف، مبانی و اصول مورد بحث قرار گرفت. یافته ها نشان می دهد که هدف رشد در این الگو اتصال به ذات الهی است و مبانی الگوی شکل گرفته شامل مبانی کمال با اصول (تضاد، میل به کمال، عاملیت، سلسله مراتب وجود، خدمت رسانی، قاعده مندی و آفرینش مداوم و جهت مندی)؛ مبانی وحدت با اصول (مکملیت، اتصال اجزاء، پذیرش و یکپارچگی، حقیقت مشخص، تغییرناپذیری قواعد و علیت هستی، تعادل و سازگاری)، مبانی جاودانگی با اصول (میل بازگشت به مبدأ،

۱. دانشجوی دکتری مشاوره، گروه مشاوره، دانشکده روان‌شناسی و علوم تربیتی، دانشگاه علامه طباطبائی،

تهران، ایران

۲. استاد گروه مشاوره، دانشکده روان‌شناسی و علوم تربیتی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

(نویسنده مسئول): masesmaeily@yahoo.com

۳. دانشیار گروه روان‌شناسی، دانشکده ادبیات، علوم انسانی و اجتماعی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه

آزاد اسلامی، تهران، ایران

مکان‌مندی، زمانمندی وجود، یکپارچگی زمانی، مرگ، چرخش وجودی؛ مبنای هدفمندی با اصول (رهبری، قدرت خلق، اداره و تداوم هستی، جامعیت) است. الگوی یکپارچه رشدی در تلفیق با افق اسلامی به شیوه هرمنوتیک الگویی نوین است که می‌تواند در ایجاد تناسب با بنیان‌های فکری مراجع کارآمد باشد و بدون ایجاد گفتمان‌های متضاد افق فکری مراجع را گسترش دهد و برای او مسیر و معنایی مشخص کند. واژگان کلیدی: الگوی مشاوره رشدی، نحوه مواجهه با فرایند زمان، مسئولیت وجود، فرهنگ اسلامی، هرمنوتیک

Elaboration of the model of growth counseling: extracting goals, foundations and principles of growth based on how to face the process of time and the responsibility of existence according to Islamic culture

Fatemeh ghasemi niae¹ Masoumeh esmaeily² Friborz bagheri³

Abstract

Formulating an integrated model of counseling on growth with emphasis on how to face the process of time and responsibility of existence in accordance with the intellectual horizon of the clients in Islamic culture is the goal of this research. The method of this research is the use of Schleiermacher's classic hermeneutics, which uses the technical and grammatical features of the text and analysis at three levels: author's opinion, researcher's opinion (partial interpretation) and integration of the author's and researcher's opinions (overall interpretation based on partial interpretation), the necessary information It has been discovered and extracted in the direction of the formation of a consolidated model that fits the Islamic culture, while in the direction of the formation of the model, inductive and deductive logic has been used, and finally it has been discussed in a practical approach in the form of goals, foundations and principles. The findings show that the goal of growth in this model is to connect to the divine nature and the foundations of the formed model include the basis of perfection with principles (contradiction, desire for perfection, agency, hierarchy of existence, service, regularity and continuous creation and direction); The basis of unity with principles (completion, connection of parts, acceptance and integration, specific truth, immutability of the rules and causality of existence, balance and compatibility), the basis of immortality with principles (the desire to return to the origin, spatiality, temporality of existence, temporal integration, death, Existential rotation); It is based on purposefulness with principles (leadership, power of creation, administration and continuity of existence, comprehensiveness). The integrated model of growth in combination with the Islamic horizon in the hermeneutic way is a new model that can be efficient in creating harmony with the intellectual foundations of the reference and without creating conflicting discourses, expands the intellectual horizon of the reference and specifies a path and meaning for him.

Key words: developmental counseling model, how to face the process of time, responsibility for existence, Islamic culture, hermeneutics

-
1. PhD Student in Counseling, Faculty of Psychology and Educational Sciences, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran
 2. Professor, Department of Counseling, Faculty of Psychology and Educational Sciences, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran. (Corresponding author) Email: masesmaeily@yahoo.com
 3. Associate Professor, Department of Psychology, Islamic Azad University, Tehran, Iran

مقدمه

در ابتدا اعتقاد بر آن بوده است که زمان به عنوان ابزار خداوند و قبل از تمامی مخلوقات آفریده شده است؛ زمان تنها یک جنبه از جهان خلق شده نیست؛ بلکه وسیله‌ای بوده است که خداوند در ابتدای فرایند خلقت هستی آن را به کار گرفته و تا زمانی که از کار وقت گیر خلقت دست بکشد، آن را با خود به همراه دارد. بنابراین اگر زمان وسیله ضروری خداوند بوده است، ضرورت آن برای انسان نیز قابل ذکر است. زمان تنها در شکل گیری محتوای رویدادها نقش ندارد، بلکه بعضاً می‌تواند در اساس و خلق رویدادها نیز ایفای نقش کند. زمان مهم‌ترین راهنما برای انسان است. در این بین، زمان تحت چرخش و سازوکار هستی معنا می‌یابد (دیویس و دیویس^۱، ۱۹۷۸).

زمان مفهومی است که شیوه ادراک آن به احساس‌های ارزشی، فرایندهای مفهومی و ساختاری و زمینه و بافت مورد نظر بستگی دارد (اوانس^۲، ۲۰۰۵). زمان به تعبیر شوپنهاور از هستی جدا نیست و با نوع نگرش به زمان هستی معنا و جلوه‌ای متفاوت می‌پذیرد (شوپنهاور، ۱۳۹۸). هستی‌شناسی ابدی و گذرا با تعبیر زمان قابل توجیه است. چنانچه هستی را دارای ماهیتی ابدی تلقی کنیم؛ آنگاه زمان و مختصات گذشته، حال و آینده در یک نقطه قابل جمع بوده و بدون عدم و از بین رفتن همواره حاضر می‌مانند، در مقابل زمانی که نوع نگاه ما و شعار ما به این گفته تغییر کند که تنها حال و موجودیت اکنون است که اصالت می‌پذیرد؛ هستی نیز از حالتی ایستا به حالتی حضورگرایانه و گذار تغییر معنا و جهت می‌دهد (دولو^۳، ۲۰۱۸).

هستی با سازوکار زمانی و مسئله شناخت انسان در نقطه مشترک داستان خلقت به هم می‌پیوندند. این نقطه مشترک نشانی از تناظر و هماهنگی بین جهان هستی و انسان است. تناظر و هماهنگی بین هستی و انسان را تحت عنوان تناظر عالم صغیر و عالم کبیر بیان می‌کنند. چنین تعبیری نشان از آن دارد که هستی‌شناسی جدا از انسان‌شناسی و انسان‌شناسی جدا از هستی‌شناسی، ممکن نیست (صادقی و واسطی، ۱۳۹۹). انسان‌شناسی، علمی کهن است که شناخت دقیق و جامع چیستی و هویت انسان، درآمد ورود به مباحث آن است. در این علم پرداخت به حقیقت انسان، نحوه تکوین و آغاز حیات او، سرنوشت و سرانجام و

1. Davis, S., & Davis, S. R

2. Evans, V

3. Dolev, Y

جایگاه او در نظام هستی و مسئولیت وی در سیطره وجودی از جمله مطالبی است که مورد توجه قرار می‌گیرد (خسروپناه و میرزائی، ۱۳۸۹). تبیین ماهیت وجودی انسان، او را در برابر این پرسش قرار می‌دهد که متناسب با هدفمندی خلقت چه مسئولیتی بر او وارد است. مسئولیت به عنوان این امر که فرد نسبت به شکوفایی هر آنچه که در وجودش به صورت ذاتی نهاده شده مسئول است، و این مسئولیت را با آگاهی و در ارتباط با دیدی هستی‌شناسانه انجام می‌دهد (مندلویتز و اچیندر^۱، ۲۰۰۸)؛ مسئله‌ای است که متناسب با پاسخ انسان به هستی می‌تواند معنا و مواضع متفاوتی بپذیرد.

هستی‌شناسی و انسان‌شناسی به عنوان دو رکن مهم در هر مکتب فکری که در صدد تبیین ماهیت سیر کمال انسانی است به شمار می‌آید؛ بخصوص در مکاتب روان‌شناختی که اساس شکل‌گیری خود را بر پایه شناخت انسان و تبیین معنای وجودی او و تمیز رشد و سلامت و بیماری روانی بنا نهاده‌اند. انسان‌ها موجوداتی ایستا نیستند و در مسیر حیات خویش دائماً در حال رشد و تکامل‌اند (تیک، ۱۳۹۹). رشد به معنای شکوفایی نهان‌ترین ابعاد وجودی و رساندن فرد به جایگاه تمامیت خود (ایوزان و همکاران^۲، ۲۰۱۳)؛ مسئله‌ای است که از دیرباز ذهن بشر متمایل به تمدن و کمال را به خود مشغول داشته و در مکاتب روان‌شناختی درون‌مایه‌ای برای تعیین نقشه مسیر در راستای سلامت و رشد فردی بوده است. هر روان‌درمانگری متناسب با برداشتی که از هستی و انسان دارد؛ معیارهای سلامت و بیماری را به گونه متفاوتی برداشت کرده و رشد را در مسیر خاصی قرار می‌دهد. تفاوت در نوع نگاه نظریه‌پردازان، بستگی به افق فکری و فرهنگی‌ای دارد که در آن زیست می‌کنند، اینکه سلامت و رشد روانی به چه معناست و بیمار به چه کسی می‌گویند؛ وابسته به زبان و گفتمان غالب فرهنگی است که دست به چنین مفهوم‌سازی‌هایی می‌زند و از فرهنگی به فرهنگ دیگر متفاوت است. از منظر ساخت اجتماعی تشخیص‌های ما محصول زمان و مکان است، رابطه نظریه‌های روان‌درمانی و مفاهیم آن با ساختار اجتماعی، فرهنگ و رویدادهای تاریخی به آسانی آشکار است (اسکندری، ۱۳۹۲). هر روان‌درمانگری در نظریه‌پردازی خود، واقعیت را به گونه‌ای توصیف و تبیین می‌کند که متناسب با افق فرهنگی و معرفتی خود باشد نه واقعیت؛ بلکه نوعی برساخت گفتمانی که در بافت فرهنگی خاص خود شکل گرفته است (خانی‌پور و عظیمی، ۱۳۹۸).

1. Mendelowitz, E., & Schneider, K.

2. Ivztan, I., Gardner, H. E., Bernard, I., Sekhon, M., & Hart, R

با توجه به اهمیت فرهنگ در افق فکری وابسته به زمان و مکان؛ چنین به نظر می‌رسد که برای هر مردمی و در هر بافت فکری‌ای؛ واقعیت رشد و کمال به تناسب پیشینه فرهنگی و ارزش‌های حاکم، جلوه‌ای متفاوت می‌پذیرد؛ برای همین منظور است که امروزه در دنیای روان‌شناسی تأکید بر روان‌شناسی فرهنگی است. روان‌شناسی فرهنگی یک مبحث بین رشته‌ای است که از مباحث انسان‌شناسی، هستی‌شناسی، روان‌شناسی، زبان‌شناسی و تاریخ‌شناسی بهره می‌گیرد و به دنبال آن است تا مباحث اصلی در رشد آدمی چون شناخت، یادگیری، خود، پویایی شخصیت و جنسیت را با دیدی انتقادی و از منظر برساخت‌گرایی اجتماعی تعبیر و تفسیر کند (استیگلر، شودر و هردت^۱، ۱۹۹۰). بنا به چنین تأکیدی، درمانی می‌تواند مؤثر باشد که در جامعه مقصد با چارچوب گفتمانی و جهان‌بینی مراجعان، هماهنگ بوده و در قالب‌های ارزشی مورد تأیید به بررسی و حل مسائل بپردازد. از آنجا که هر مکتب درمانی در جامعه خویش برساخت شده؛ جهت استفاده در جوامع فرهنگی دیگر، نیازمند تعدیل و تلفیق با ارزش‌های حاکم در آن است. چنین ضرورتی، لزوم استفاده از الگوهای تلفیقی را نمایان می‌سازد. به عبارت دیگر الگوهای تلفیقی، سبب می‌شوند تا اندیشه‌ها و آرای از مکاتب گوناگون گزینش شود که ضمن انسجام درونی بتواند با افق فکری جامعه هدف منطبق باشد. عوامل مختلفی موجب شکل‌گیری الگوهای تلفیقی شده است که از آن می‌توان به تعداد زیاد نظریه‌ها و رویکردها در مشاوره و روان‌درمانی و ناکافی بودن هر یک از رویکردها به تنهایی برای درمان همه مراجعان و مشکلاتشان نام برد؛ ضمن آنکه ضرورت نیاز به درمان‌های کوتاه‌مدت و متمرکز بر فرهنگ نیز اهمیت استفاده از آنها را دوچندان کرده است (بیات و همکاران، ۱۳۹۵).

آنچه شکل‌گیری الگوهای تلفیقی منطبق بر فرهنگ هر جامعه‌ای را میسر می‌کند، به کارگیری شیوه‌های کیفی و اصول تأویل و تفسیر است که می‌تواند در ورای ظواهر امر به ادراک جهان‌بینی و انسان‌شناسی مکاتب درمانی رفته و با نقد و بررسی، ابعاد همراستایی و ضدیت با فرهنگ جامعه هدف را بررسی کند و در تحلیلی جامع‌نگر با درک اشتراکات، آن را در ذیل الگویی منسجم گردهم آورد. بدین منظور، استفاده از شیوه هرمنوتیک به معنای تأویل و رمزگشایی متن، منطبق بر بافتار فکری و ارزشی به مثابه پشتوانه متن؛ بهترین ابزاری است که در شکل‌گیری الگوهای تلفیقی منطبق بر فرهنگ کارایی دارد.

1. Stigler, J. W., Shweder, R. A., & Herdt, G. E.

با توجه به آنچه مطرح شد، الگوی تلفیقی شکل گرفته بر اساس افق فکری و فرهنگی جامعه ایرانی باید با نظام ارزشی آن هماهنگ باشد و رشد و طریقت آن را براساس عقاید و جهان‌بینی خاص آن تبیین نماید. دین اسلام از بدو ورود در جامعه ایرانی، شکل‌دهنده فرهنگ و جهان‌بینی خاصی است که ارکان آن در نوع نگاه افراد به مسائل اثرگذار بوده است. فرهنگ اسلامی به عنوان مجموعه باورها و ارزش‌های اسلامی و نمود آن در پیشرفت علم و هنر و ظهور نهادهای اجتماعی و سیاسی در بین ملل و مردمی است که اسلام را به عنوان دین خود پذیرفته‌اند و اصول اساسی آن را در الگو و شیوه زندگی خود در ارتباط با خدا، خود، طبیعت و جامعه حاکم می‌سازند (دانشنامه اسلامی، ۱۳۹۸). لذا هر مکتب و رسالتی زمانی می‌تواند برای فرد ایرانی کارایی داشته باشد که مؤلفه‌های فرهنگ اسلامی را در خود جای دهد و مسائل را از منظر ارزش‌های آن تبیین نماید (خاکبازان، ۱۴۰۰).

بدین منظور، به دلیل اهمیت مبحث رشد و تعالی در گفتمان و پیشینه ایرانی و اسلامی به عنوان فرهنگ غالب، و لزوم پرداخت به شکل‌گیری الگوهای تلفیقی منطبق با افق فکری و ارزشی مراجعان در درمان به دلیل پیشگیری از القای ارزش‌های متضاد با ساختار فکری و فرهنگی و بروز مشکلات فردی و اجتماعی؛ محقق در صدد آن است که با به کارگیری شیوه هرمنوتیک در بررسی مسائل روان‌شناختی، به تدوین الگوی رشد‌محور با تأکید بر زمان و مسئولیت وجود پردازد و از نتایج حاصل از آن به مفهوم و هدف رشد و مبانی و اصول مترتب بر آن دست یابد.

روش پژوهش

روش مورد استفاده در پژوهش حاضر هرمنوتیک کلاسیک مبتنی بر نظریات شلایرماخر است، دلیل انتخاب این روش آن است که ما در این پژوهش به دنبال آن هستیم که با بررسی آرای نظریه‌پردازان مشاوره و روان‌درمانی در خصوص موضوع رشد و تعالی بتوانیم به فهم هستی‌شناسی و انسان‌شناسی مرتبط با زیربنای نظری آنها آشنا شویم و سپس با تفسیری عینی و اجتناب از سوءفهم به ادغام افق‌های محقق و مؤلف دست یابیم و با جای‌گذاری خود به جای مؤلف در یک چرخش هرمنوتیکی به فهم مناسب و پاسخ سؤالات پژوهش خود در راستای تشکیل الگوی تلفیقی مورد نظر برسیم.

در این پژوهش با استفاده از روش نمونه‌گیری هدفمند و با توجه به ابعاد زمانی گذشته، حال و آینده، در هر بعد به انتخاب یک نظریه پرداخته شد که محقق نسبت به آنان اشراف کافی داشته و بیش از سایر مکاتب روان‌درمانی می‌توانست مباحثی را در اختیار بگذارد که با اندیشه اسلامی هماهنگی داشته و قابل تطبیق است؛ همچنین اثربخشی و اعتبار این نظریات نیز در هر بعد زمانی در چینه‌شان آنها تأثیرگذار بوده است، بنابراین نظریه فروید در بعد گذشته‌نگر، نظریه گشتالت در بعد حال‌محور و نظریه روایت‌درمانی در بعد آینده‌نگر انتخاب و با تفسیر پایه‌های اساسی آنان، مؤلفه‌های مشترک و متناسب با افق اسلامی در آنان کشف و استخراج گردید. در بخش آرای اسلامی نیز از اندیشه‌های ابن عربی، سهروردی، جوادی آملی و حسن‌زاده آملی استفاده شده است، دلیل این انتخاب آن است که ابن عربی و سهروردی در بعد زمان‌نگاهی یکپارچه به ابعاد زمانی داشته و آن را با وجود در ارتباط دانسته‌اند، حسن‌زاده آملی و جوادی آملی نیز در بعد مسئولیت فرد، ابعاد گوناگون فردی، اجتماعی، طبیعی و الهی را مدنظر داشته و با دیدی جامع‌نگر به مقوله مسئولیت وجود نگریسته‌اند، چیزی که در راستای ادغام و یکپارچه‌سازی مکاتب در دل اندیشه اسلامی، می‌توانست کارساز و مفید باشد.

روش کار بدین صورت است که ابتدا با گزینش هر متن در افق مؤلف تلاش می‌شود در یک هماهنگی یکپارچه در راستای سایر مکاتب انتخابی به فهم هستی‌شناسی و انسان‌شناسی هر مکتب درمانی نایل شویم. سپس به تفسیر آرای اندیشمندان مسلمان می‌پردازیم و با کشف و استخراج وجوه مشترک در آرای ما بین مکاتب درمانی و اندیشه‌های اسلامی در نهایت شاکله الگوی یکپارچه در بخش اهداف، مبانی، اصول و فرایند درمانی استخراج می‌شود و مورد بحث قرار می‌گیرد.

برای تحلیل و طبقه‌بندی گزاره‌های استخراج‌شده، همراستا با روش هرمنوتیک شلایرماخر، تفاسیر با توجه به نکات دستوری و فنی متن انجام می‌شود و فهم نهایی بر پایه تفاسیر جزئی و کلی و رفت و برگشت از تفاسیر جزء به کل و کل به جزء که شلایرماخر آن را دور هرمنوتیک می‌نامد، استخراج می‌شود. در این پژوهش مطالب در سه سطح آرای مؤلف (متن)، آرا و برداشت محقق (تفسیر جزئی) و ادغام افق مؤلف و محقق (تفاسیر کلی بر مبنای تفاسیر جزئی) طبقه‌بندی شده و مورد بحث قرار گرفته‌اند. در ادامه در راستای شکل‌گیری الگوی یکپارچه از دو راهبرد متمایز استقرایی و قیاسی استفاده می‌شود، به این ترتیب که در ابتدای کار که اطلاعات کافی وجود ندارد، محقق به دنبال مطالعه و برداشت

نکات کلیدی از متن نظریه پردازان روان‌درمانی و اندیشمندان اسلامی است؛ شیوه استقرایی در آغاز شکل‌گیری الگو عمدتاً مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ در مرحله بعد با توجه به رویکرد قیاسی، فرایند مطالعه به شکلی ساخت‌یافته‌تر در جهت استخراج پایه‌های الگوی تلفیقی رشدمحور متناسب با بافت جامعه ایرانی شکل می‌گیرد.

اعتباریابی پژوهش نیز در سراسر فرایند مورد تأکید است، پس از انجام هر بخش از روند کار، تحلیل‌های استخراج‌شده در اختیار تعدادی از متخصصان حوزه مشاوره و روان‌درمانی و آشنا با مبانی نظریات موجود قرار می‌گیرد تا از طریق پاسخ‌گویی به سؤالات کلی میزان سازگاری و همخوانی کلی الگو ارزیابی شود، ضمن بررسی اعتبار درونی الگوی مذکور، در خصوص تطابق و تناسب الگو با معیارهای فرهنگ اسلامی از پنج تن از متخصصان آشنا در هر دو حوزه مطالعات روان‌شناسی و اسلام‌شناسی با استفاده از روش دلفی نظرخواهی می‌شود تا تناسب الگو در این بخش نیز بررسی شود. علاوه بر موارد پیش گفته با توجه به ملاک‌های اعتباریابی کوبا و لینکلن (۱۹۸۵) راستی‌آزمایی یافته‌های پژوهش مبتنی بر ملاک‌های درگیری مستمر، بازبینی از طریق متخصصان، انتقال، مقایسه‌های تحلیلی و تکنیک ممیزی صورت می‌گیرد.

یافته‌های پژوهش

جدول ۱ بررسی هرمنوتیک آرای فروید در باب رشد با تأکید بر زمان

آرای مؤلف (متن)	افق محقق (تفاسیر جزئی)
ما طوری ساخته شده‌ایم که فقط از تباین می‌توانیم لذت بسیار ببریم و در وضعیت پایدار فقط اندکی کامروایییم. بنابراین امکانات سعادت ما را سرشت خود ما محدود می‌کند. احساس ناکامی کردن به این اندازه دشوار نیست (تمدن و ملالت‌های آن، ص ۲۷).	سعادت به معنای تضاد و تباین بین دو وضعیت است که سبب تحرک می‌شود. ماندن در وضعیت خوشی (تهییج) یا رنج (رکود) به طور دائم هدف سرشت و خلقت نیست.
موفقیت هیچ گاه حتمی نیست، بلکه به گرد آمدن عوامل بسیاری بستگی دارد و از همه بیشتر وابسته به این توانایی است که آدمی بنیه روانی خود و عملکرد آن را با جهان بیرون سازگار کند و از جهان بیرون برای کسب لذت بهره بگیرد (تمدن و ملالت‌های آن، ص ۳۶).	فرد سالم سازگاری یعنی نقطه ثبات را هم در درون و هم در ارتباط با محیط یعنی رابطه خود با دیگران نیز تحقق می‌بخشد.

آرای مؤلف (متن)	افق محقق (تفاسیر جزئی)
افرادی به نداشتن تعادل روانی دچار می‌شوند که سن بی‌مسئولیتی کودکی را سپری می‌کنند و آنها یک دوران سلامت و بلوغ را هرگز تجربه نمی‌کنند و این بدین معناست افرادی که هرگز یک دوران بدون نقص از لذت بردن و کار کردن را سپری نمی‌کنند از همان پایان سنین کودکی آشکار و یا نهان به دامان نوروز می‌افتند (مبانی روانکاوی کلاسیک، ص ۱۹۶).	اولسین واکنش‌ها در گذشته و کودکی در برابر تعادل غرایز سلامت را مشخص می‌کند. نمود تعادل در ابزار اجتماع در زیرشاخه عشق (نماد لذت) و کار (نماد مرگ) نمایان می‌شود.
روانکاوی بر آن است که فعالیت جنسی اولیه کودک مبنای رشد روحی آینده اوست و این امر بر طبق ضابطه و قاعده حرکت می‌کند (مبانی روانکاوی کلاسیک، ص ۴۰).	قواعد و ضوابط هستی در قالب غرایز مسیر آینده یک کودک را مشخص می‌کنند.
ما بر آن شده‌ایم که خوشی و ناخوشی را به کمیتی از برانگیختگی و تحریک ارتباط دهیم که در ذهن و روان ما حضور دارد اما به هیچ قیدوبندی پایبند نیست، و بر آن شده‌ایم خوشی و ناخوشی را به شیوه‌ای ارتباط دهیم که ناخوشی با افزایش مقدار برانگیختگی و خوشی با نوعی کاهش برابری کند (فراسوی اصل لذت، ص ۵۹).	هستی در چرخه‌ای از برانگیختگی و کاهش برانگیختگی می‌چرخد. این دو بعد خوب و بد نیستند و در چارچوب اعتباریات ذهنی ارزش می‌پذیرند.
فرهنگ روندی است در خدمت اروس (رانه عشق) که هدف آن جمع کردن افراد انسانی و ادغام آنان در خانواده‌ها، سپس قبایل، اقوام، ملت‌ها و در واحد بزرگ تر یعنی در کل جامعه انسانی است. چرا چنین است، نمی‌دانم. کار اروس همین است (تمادن و ملالت‌های آن، ص ۸۰).	کار اروس با ابزار اجتماعی جلو می‌رود. اروس با ابزار اجتماعی می‌تواند تنش را کاهش دهد.
تفاسیر کلی متن بر مبنای تفاسیر جزئی (ادغام افق مؤلف و محقق): تأکید بر زمان گذشته و ماهیت ثابت هستی؛ هدف رشد: رسیدن به سازگاری و تعادل بر مبنای چرخش مداوم هستی در حرکتی رفت و برگشتی و ختم در نقطه سکون. با اصل تضاد و تباین که به واسطه غرایز هماهنگ با هستی به فعالیت می‌پردازد، نمود غرایز در فعالیت انسانی در غریزه مرگ و زندگی است که با ابزار اجتماع و اخلاقیات ارضا می‌شوند.	

فروید رشد را در نقطه سازگاری با قاعده هستی می‌بیند؛ هستی در نگاه فروید با تأسی از اراده شوپنهاوری، نیرویی است در آمدوشد که به صورت سیری ناپذیری در جریان است. رسیدن به نقطه ما بین آمدوشد، سکونی است که با آشنایی فروید با عقاید شرقی و قانون دائو قابل تأویل است. فروید جهان را در غلبه مداوم می‌بیند که متأثر از دیدگاه نیچه در بازگشت ابدی و اراده معطوف به قدرت است. در نظریه فروید دو غریزه مرگ و زندگی نماد اصل تضاد هستند، این دو غریزه در کتاب *فراسوی اصل لذت* در نگاه

فروید در نهایت در یک غریزه یگانه قابل جمع هستند و آن غریزه مرگ است؛ یعنی فروید در نهایت رویکرد دوگانه خود را رها می کند و در نهایت به یک رویکرد غریزه واحد می رسد. در این نگاه مرگ نه تعبیر تخریب، بلکه تعبیر یکپارچگی دارد؛ یعنی لذت و تخریب در نقطه ای واحد به هم می پیوندند و آن نقطه همان اصل تعادل است که فروید آن را نقطه سلامت تعبیر می کند. فروید در تمدن و ناملایمت های آن، اجتماع و تمدن را ابزار ارضای غرایز می داند که به این تعبیر هم می تواند در مسیر حرکت و هم تخریب عمل کند. فروید نیز به مانند شوپنهاور، دین و اخلاقیات را وهم می داند و ریشه ساختگی بدان می دهد، اما در جایگاه ابزارمندی در راستای ارضای غرایز و زندگی متمدنانه آنها را ضروری و راه درست غلبه یافتن بر آنها را بیش می داند.

جدول ۲. بررسی هرمنوتیک آرای فروید در باب رشد با تأکید بر مسئولیت وجود

آرای مؤلف (متن)	افق محقق (تفاسیر جزئی)
معمولاً هیچ ایقانی مطمئن تر از شناخت ما از (وجود) خود ما نیست (تمدن و ملالت های آن، ص ۱۳).	خود با درون نگری و بیش می تواند به عمق وجود خویش راه یابد و بر اساس معیار و ملاک آن عمل کند.
تأثیر درمان متکی بر خودآگاه ساختن مطلب و پس زده شده است مطلبی که به درون ساختار او هل داده شده است و ما به کمک تفسیرها و تعبیر راه را جهت این خودآگاه سازی مهیا می کنیم (اصول روانکاوی بالینی، ص ۱۳۱).	فرد رشد یافته با خودآگاهی جایگاه اعتباریات ساختگی را می فهمد و از اعتبار دروغین آنها می کاهد.
فرهنگ روندی است در خدمت اروس (رانه عشق) که هدف آن جمع کردن افراد انسانی و ادغام آنان در خانواده ها، سپس قبایل، اقوام، ملت ها و در واحد بزرگ تر یعنی در کل جامعه انسانی است. چرا چنین است، نمی دانم. کار اروس همین است (تمدن و ملالت های آن، ص ۸۰).	کار اروس با ابزار اجتماعی جلو می رود. اروس با ابزار اجتماعی می تواند تنش را کاهش دهد. اجتماع ابزاری برای خلق اعتباریات و در عین حال گذشتن از سد اعتباریات است؛ ملاک چنین فهم و انتخاب هر مسیری، کسب بیش و آگاهی است.
تفاسیر کلی بر مبنای تفاسیر جزئی (ادغام افق مؤلف و محقق): وظیفه مندی در ابعاد ۱) خودآگاهی و آشنایی با غرایز و نیازهای وجودی، ۲) تشخیص اعتباریات ناهمسان با کشش های درونی، ۳) تعدیل در اعتباریات و تسلط بر آنها، ۴) حرکت سازگارانه و متعادل در مابین غرایز	

در دیدگاه فروید فرد از ابزار اجتماع و اخلاقیات جهت ایجاد تنش لازم برای حرکت سود می جوید. فروید با تأثیر از عقاید مارکس وظیفه فرد را در زدودن و قیام علیه

آگاهی کاذب می‌داند که اجتماع در قالب نماد قدرت والدینی با چاشنی عذاب وجدان مضاعف بر فرد تحمیل کرده است. فروید اساس مسئولیت فرد را در آن می‌داند که می‌تواند با کسب دانش و رسیدن به بینش خود را از اعتباریات و دانش‌های کاذب رها سازد و با ارتباط عمیق با طبیعت خویشتن و شناخت کشش‌های درونی، ضمن تسلط و مدیریت آنها در مسیر متعادل گام بردارد. در این مسیر وظیفه فرد آن است که با استفاده از ابزار اجتماع و اخلاقیات که محلی برای ارضای غرایز مرگ و زندگی است، بدون غرق شدن در هر سو در مرکز تضادها باقی بماند و در نتیجه به یکپارچگی دست یابد.

جدول ۳ بررسی هرمنوتیک آرای گشتالت‌درمانی در باب رشد با تأکید زمانی

آرای مؤلف (متن)	افق محقق (تفاسیر جزئی)
پذیرا بودن یا رد کردن، دور انداختن و آشفتگی، صبر کن! به جای آشفتگی، یک گشتالت معنی‌دار شکل بده، از مجموعه زندگی من (درون و برون سطل خاکروبه، ص ۷-۸).	یکپارچگی و جای دادن احساسات و حالات متفاوت در یک ساختار یکپارچه.
چندین سال طول کشید تا من مفهوم خودشکوفایی را در عبارت گرتروداشتاین که یک گل سرخ یک گل سرخ است، یک گل سرخ است، درک کنم (درون و برون سطل خاکروبه، ص ۱۳).	خودشکوفایی یعنی تبدیل شدن به همان چیزی که از پیش موجود بوده است.
حاصل‌نهایی آرامشی نیکو است، فقط برای چند لحظه هیچ چیز از نیروانا باقی نمی‌ماند، گشتالت کامل شده و رضایت روی منفذهای پوست و روح نرم نرمک می‌خرامد (درون و برون سطل خاکروبه، ص ۲۱).	نیروانا نقطه‌ای است که یک آن از همراستایی تضادها و تکمیل شدن آنها به وجود می‌آید بعد از آن دوباره اضداد به راه می‌افتند.
برای اینکه فرد نیازهای خود را برآورده کند، گشتالت را ببندد، به کسب و کار دیگر برود، باید بتواند نیازهای خود را درک کند و باید بداند چگونه خود و محیط خود را دستکاری کند، زیرا حتی نیازهای صرفاً فیزیولوژیک تنها از طریق تعامل ارگانیسم و محیط می‌تواند ارضا شود (گشتالت درمانی، شاه‌دی بر درمان، ص ۹).	فرد متعادل تعادل را هم در درون و هم در ارتباط با محیط برقرار می‌سازد.
واقعیت چیزی نیست مگر، جمع کل آگاهی‌ها، آنچه شما در اینجا و اکنون تجربه می‌کنید (درون و برون سطل خاکروبه، ص ۴۹).	لحظه حال و اکنون نقطه اتصال ما با هستی است.
تفاسیر کلی بر پایه تفاسیر جزئی (ادغام افق مؤلف و محقق): تأکید بر زمان حال و ماهیت در حال گذر هستی هدف رشد رسیدن به یکپارچگی با محوریت غلبه مداوم و با اصل دیالکتیک اضداد و ابزار تماس اجتماعی. عمل براساس ارگانیسم خودمختار و پیوستگی اجزاء هستی.	

پرلز نقطه رشد را در یکپارچگی و نیروانای شرقی می‌جوید. از دیدگاه پرلز رشد همان تبدیل شدن به خود واقعی فرد است که براساس ظرفیت‌های هستی در وجود او نهادینه شده است. رسیدن فرد به خودیت خود در تأثیرپذیری پرلز از اندیشه‌های وجودی و اصالت هایدگری قابل ریشه‌یابی است. پرلز با تأسی از رایش و روان‌شناسی گشتالت حالت متعادل را در تقسیم انرژی در ابعاد جسمی و روانی می‌داند که بعدها با دیدگاه وجودی این انرژی با هستی و عمل هماهنگ با آن پیوند می‌خورد. به عبارتی پرلز معتقد است، جهان دارای نیروهای متضادی است که سازوکار مکملی دارند که در نهایت، تحت مبنایی یکپارچه به هم می‌رسند. این مبنای یکپارچه همان دستیابی به تعادل و تمامیت است که در وجوه درونی و بیرونی قابل تعریف است.

جدول ۴ بررسی هرمنوتیک آرای گشتالت‌درمانی در باب رشد با تأکید بر مسئولیت وجود

آرای مؤلف (متن)	افق محقق (تفاسیر جزئی)
می‌خواهی زندگی کنی، پس نفس بکش، به این حالت بچه کبود گفته می‌شود، که بعداً بسیار الگو می‌گیرد، اگر خطر تنفسی خودکفایانه را نپذیری می‌میری؟ (درون و برون سطل خاکروبه، ص ۳۳).	پذیرش مسئولیت و وظیفه خود در هستی و پرهیز از گم شدن و در مرکز نماندن
اینک بزرگ شده‌ای مسئول هستی، نه سربار دیگران، نه یک روان‌نحور که حمایت‌های بیرونی می‌طلبد؟ (درون و برون سطل خاکروبه، ص ۳۴).	مسئولیت یعنی در مدار تعادل باقی ماندن
اگر فرد کاملاً به حال خودش رها شود، شانس زنده ماندن فیزیکی او تقریباً صفر است. انسان به دیگران نیاز دارد تا از لحاظ فیزیکی زنده بماند. در واقع، احساس همانندسازی احتمالاً محرک زنده ماندن روانی اولیه است (گشتالت درمانی، شاهدی بر درمان، ص ۲۵).	انسانها در اضداد دیالکتیک در یک رابطه دوسویه با اجتماع خویش قرار دارند.
تفاسیر کلی بر پایه تفاسیر جزئی (ادغام افق مؤلف و محقق): در دیدگاه پرلز مسئولیت در هوشیاری و شناخت خودیت و عمل کردن براساس ظرفیت‌های درونی در مسیری متعادل تعریف می‌شود.	

جهان‌بینی پرلز بر دیدگاه پدیداری استوار است و برای فرد مسئولیتی در راستای تعادل و حفظ فردیت خویش در عین ثبات قائل است؛ امری که در جهان بودن دازاینی و در عین حال غرق نشدن در کسان را تداعی می‌کند. پرلز بر این باور است که فرد مسئول رشد و شکوفایی خویش است و این شکوفایی یعنی رسیدن به چیزی که فرد برای آن

ساخته شده است و از قبل در وجود آن تعبیه شده است. در این راستا فرد باید ظرفیت‌های درونی خویش را بشناسد و با گذر از سد تضادهای سطحی به عمق یکپارچگی برسد؛ در مرز بین این تضادهاست که فرد به یکپارچگی می‌رسد؛ یعنی خودیت خویشتن را حفظ می‌کند و در عین حال در تماس با جهان بیرون از خویش نیز باقی می‌ماند.

جدول ۵ بررسی هرمنوتیک آرای روایت‌درمانی در باب رشد با تأکید زمانی

آرای مؤلف (متن)	افق محقق (تفاسیر جزئی)
در زمینه گفت‌وگوهای بیرونی‌ساز، مسئله نشان دادن "حقیقت" در مورد هویت افراد متوقف می‌شود، و گزینه‌های حل مشکل موفق به طور ناگهانی قابل مشاهده و در دسترس می‌شوند (نقشه‌هایی از روش‌های روایتی، ص ۹).	بیرون آمدن از بار ارزشی مسائل می‌تواند بی اعتباری آنها را اعیان کند.
توسعه این شیوه‌های جداسازی، این طبقه‌بندی علمی، و این مکانیسم قضاوت عادی، ابژه‌سازی از هویت مردم را تقویت کرد. در این ابژه‌سازی از هویت، بسیاری از مشکلاتی که مردم در زندگی با آن مواجه می‌شوند، "حقیقت" را در هویتشان نشان می‌دهد (نقشه‌هایی از روش‌های روایتی، ص ۲۵).	تقلیل هویت و تنزل آن در حد یک شیء منفعل و ابژه ناشی از غرق شدن در جریانات ساختگی و اجتماعی و نوعی دور شدن از اصالت فعال انسانی است.
فاصله بین آنچه شناخته شده است و آنچه را ممکن است مردم درباره زندگی خود بدانند می‌توان به عنوان "منطقه رشد تقریبی" در نظر گرفت. این منطقه را می‌توان از طریق مشارکت‌های محاوره‌ای که چارچوب لازم برای رسیدن به این هدف را فراهم می‌کند، طی کرد.	رشد در فاصله حرکتی شناخته شده‌ها به سمت جنبه‌های تاریک و ناشناخته تحقق می‌یابد، که این امر به واسطه تأیید اجتماعی محقق می‌شود.
استدلال اساسی دریدا این بود که معنای یک کلمه، عبارت، یا جمله، مشروط بر کلمات، عبارات، یا جملات پیرامون آن است - که تنها با تمایز تفاوت میان آن و هر چیز دیگری در متن آن، می‌توان معنا را به چیزی نسبت داد (نقشه‌هایی از روش‌های روایتی، ص ۲۱۰).	معنا و حقیقت در ارتباط با مفاهیم متضاد ظاهر می‌شود.
به عبارت دیگر، چیزهایی مانند انگیزه‌ها و نیازها نیستند که زندگی را شکل می‌دهند بلکه نتیجه‌گیری‌های ساخته‌شده اجتماعی درباره این چیزهاست که زندگی را شکل می‌دهد (نقشه‌هایی از روش‌های روایتی، ص ۱۰۷).	این نیازهای از پیش موجود نیست که فرد را به تحرک وامی‌دارد بلکه نوع نگاه و برساخت فرد نسبت به گذشته به صورت فعال ایجادگر تکاپو است.
تفاسیر کلی بر پایه تفاسیر جزئی (ادغام افق مؤلف و محقق): تأکید بر آینده و گذار بودن هستی با محوریت ثبات. هدف رشد: رسیدن به نقطه خلاقیت و عاملیت است. محوریت هستی بر مبنای خلق مداوم است که از اصول تضاد، مکملیت، وابستگی و گستره باز ظرفیت‌های نهادینه‌شده بهره می‌برد تا قدرت خلق انسانی خویش را شکوفا سازد.	

روایت درمانی، رشد فردی را در نقطهٔ خلاقیت و عاملیت می‌بیند. در این جهان‌بینی، جهان ماهیتی پویا دارد و همواره در حال گردش و چرخش است و این چرخش مداوم از ابزار مکملی بهره می‌برد. یعنی در این جهان‌بینی، اجزاء نقش مکمل دارند و همه در مسیری مشترک به سمت خلاقیت و شدن حرکت می‌کنند. روایت درمانی وجود انسان را دارای ظرفیت‌هایی می‌داند که می‌تواند با توجه به کنش انسانی و تأثیرات اجتماعی در اشکال مختلف و طیف‌های متفاوتی بروز و ظهور یابد.

جدول ۶ بررسی هرمنوتیک روایت درمانی در باب رشد با تأکید بر مسئولیت وجود

آرای مؤلف (متن)	افق محقق (تفاسیر جزئی)
با این حساب، عاملیت فردی نتیجهٔ سادهٔ طبیعت انسان و آزادی آن و یا محصول برخی الزامات رشدی نیست، بلکه هم‌کاری اجتماعی در رشد معنای کلمه است که برای دستیابی به عاملیت شخصی و اقدام مسئولانه ضروری است (نقشه‌هایی از روش‌های روایتی، ص ۲۸۰).	آزادی در همکاری اجتماعی برای ساخت معنا (حقیقت) ایجاد می‌شود که این فرایند می‌تواند ایجادگر عاملیت و مسئولیت در اعضای جامعه باشد.
مشارکت در این مراسم تعریفی، ویژگی زندگی را پرورش داد که بر جابه‌جایی نتایج "ضعیف" در مورد هویت و در بهبود نتایج قوی متمرکز بود - برای مردم این جامعه، زندگی یک پروژهٔ هویتی بود (نقشه‌هایی از روش‌های روایتی، ص ۱۸۱).	وظیفهٔ خودآگاهی در تغییر جنبه‌های منفی به مثبت در ساخت هویت و شخصیت
تفاسیر کلی بر مبنای تفاسیر جزئی (ادغام افق مؤلف و محقق): مسئولیت فرد در سه جنبهٔ آگاهی از قدرت‌های درونی، رسیدن به نقطهٔ عاملیت و خلاقیت و ادراک محدودیت خلق و قاعده‌مندی آن قابل بررسی است.	

وایت در روایت درمانی با اصول نقادانهٔ فوکو به دنبال آن است که فرد را به سمت رهایی از قواعد برساخت‌شدهٔ قدرت‌ها بکشانند و از این طریق او را با ظرفیت‌های نهان خود در قالب قدرت خلق آشنا کند. روایت درمانی با تأسی از سازه‌گرایی اجتماعی فرد را پایبند به اشتراکات اجتماعی می‌داند و از قدرت تأییدگری اجتماعی در ساخت حقایق استقبال می‌کند. چنین مبنایی سبب می‌شود که روایت درمانی، مسئولیت فرد را در آگاهی و درک اتصال اجتماعی بداند و تلاش کند تا با زدودن دانش برساخت‌شده، عاملیت و قدرت خلق خود را ایجاد کند و آن را با اتصال و نقش مکمل اجتماعی تصدیق کند. در این تعبیر مسئولیت فرد در وجوه فردی و اجتماعی قابل تفسیر است.

جدول ۷. ادغام افق‌های برخاسته از مکاتب درمانی در باب رشد با تأکید بر زمان و مسئولیت وجود

مکاتب درمانی	مفهوم رشد بر مبنای زمان و هستی (تفاسیر جزئی)	تأکید بر بعد زمان (تفاسیر جزئی)	مسئولیت وجود (تفاسیر جزئی)
فروید	تأکید بر زمان گذشته و ماهیت ثابت هستی؛ هدف رشد رسیدن به سازگاری و تعادل بر مبنای چرخش مداوم هستی در حرکتی رفت و برگشتی و ختم در نقطه سکون. با اصل تضاد و تباین در قالب غرایز هماهنگ بر هستی در قالب غریزه زندگی و مرگ با ابزار اجتماعی و اخلاقیات	تأکید بر گذشته و ثبات هستی.	وظیفه‌مندی در ابعاد (۱) خودآگاهی، (۲) قیام و زدودن اعتباریات مسدودگر ساختگی، (۳) مدیریت خود و حرکت در مسیر متعادل
گشتالت‌درمانی	تأکید بر زمان حال و ماهیت در حال گذر هستی، هدف رشد رسیدن به یکپارچگی با محوریت غلبه مداوم و با اصل دیالکتیک تضاد و ابزار تماس اجتماعی، عمل براساس ارگانیزم خودمختار و پیوستگی اجزاء هستی	تأکید بر زمان حال با محوریت عدم ثبات در عین ثبات	هوشیاری و شناخت خودیت، عمل براساس ظرفیت‌های درونی با اعمال تعادل‌یابی، رهایی از قواعد خودساخته و عمل براساس قواعد هستی
روایت‌درمانی	تأکید بر آینده و گذار بودن هستی با محوریت ثبات. هدف رشد رسیدن به نقطه خلاقیت و عاملیت. با محوریت هستی بر مبنای خلق مداوم و با بهره‌گیری از اصول تضاد، مکملیت، وابستگی و بازبودن طیف و گستره ظرفیت‌های نهاده‌شده به منظور عملی کردن قدرت خلق انسانی	تأکید بر آینده با چرخش بازگشت به گذشته و جامعیت زمانی در عین تغییر	مسئولیت در سه جنبه بینش، خلق و عمل قاعده‌مند

مکاتب درمانی	مفهوم رشد بر مبنای زمان و هستی (تفاسیر جزئی)	تأکید بر بعد زمان (تفاسیر جزئی)	مسئولیت وجود (تفاسیر جزئی)
ادغام مکاتب درمانی (افق محقق)	جهان باثبات در عین تغییر، هدف رشد رسیدن به یکپارچگی خلاق براساس اصول تضاد، مکملیت، وابستگی و اتصال اجزاء، عاملیت و قدرت خلق و استفاده از ابزارمندی	پیوستار زمانی با تأکید بر عدم ثبات در عین ثبات	مسئولیت در برابر رسیدن به سازگاری، یکپارچگی و خلاقیت با انجام وظایفی همچون خودآگاهی و خودکاو، درک اتصال با هستی و عمل براساس ظرفیت‌های درونی، تشخیص و زدودن اعتباریات، تعیین مرز و حفظ ماهیت فردی، مدیریت و عمل سازگارانه، اخذ ارزش‌ها و تعهد در راستای آن‌ها
تفاسیر کلی بر مبنای تفاسیر جزئی (ادغام افق مؤلف و محقق): هدف رشد رسیدن به ثبات، یکپارچگی و سازگاری با محوریت قواعد طبیعت است. مبنای الگوی شکل گرفته: کمال و خلاقیت مداوم، یکپارچگی و جاودانگی (مرگ) است. اصول مترتب بر هر مبنای کمال و خلاقیت مداوم (عاملیت، تضاد و در حال شدن (نقص))؛ یکپارچگی و ثبات (اصل پذیرش، انعطاف و سازگاری، مکملیت، اتصال اجزاء)؛ جاودانگی (مرگ) (اصل بازگشت به اصل، عمل براساس قاعده هستی، زمانمندی وجود، فردیت، مکانمندی) ابزار رشد در دو جنبه غرایز و امکانات نهاده شده و ابزارمندی اجتماع مسئولیت وجود در دو کنش: غرق در ابزار یا بهره‌گیری از ابزار با وظایف خودآگاهی، درک اتصال با هستی، تشخیص و زدودن اعتباریات، تعیین مرز و حفظ فردیت، اخذ ارزش‌ها و تعهد، ایجادگری، ادراک مسئولیت متقابل و توجه به ندای درونی			

الگوی ادغام‌شده و یکپارچه رشدی بر مبنای مکاتب درمانی منتخب، براساس مبانی خلاقیت، یکپارچگی و جاودانگی قابل بحث است. یکپارچگی در این دیدگاه عین تضاد و مکملیت است که همه انرژی‌ها در نهایت به مبدأ سکون هستی می‌ریزند. در این دیدگاه فرد از هستی جدا نیست و به واسطه ظرفیت‌های درونی خویش در نقطه سلامت بر مدار هستی حرکت می‌کند. مرکز هستی در انرژی طبیعت نهان شده است و میل تمامی ارکان هستی به سوی بازگشت به طبیعت است. در این نگاه خلاقیت فرد را به کنش مداوم سوق می‌دهد و عنصر جاودانگی، همواره فرد را در این کنش مستمر حفظ می‌کند. فردی در

نقطه سلامت است که قواعد هستی را بشناسد و با توجه به ظرفیت‌های درونی خود بر اساس آن عمل نماید. پس در این نگاه فرد مسئول است با شناخت درونیات و ظرفیت‌های خویش، از مرز ساختگی‌های بشری بگذرد و پس از آن بتواند، اعتباریات را به عنوان ابزار، مورد استفاده قرار دهد تا هر چه بیشتر بر مبنای طبیعت عمل کند. شعار این الگو عمل براساس طبیعت است.

جدول ۸. بررسی هرمنوتیک آرای اسلامی در باب رشد با تأکید زمانی

آرای مؤلف (متن)	افق محقق (تفاسیر جزئی)
آنچه به عنوان جنس و فصل انسان از قرآن به دست می‌آید تعبیر حی متأله است. جنس تعریف آدمی از منظر قرآن حی است که تفاوت آن با حیوان در بقا و عدم نابودی اوست (جوادی آملی، حیات حقیقی انسان در اسلام، ص ۱۵).	هستی آدمی به گونه‌ای است که فناپذیر است و این موجود همواره زنده نشئت گرفته از ذات نامیرایی است و رو به سوی آن دارد.
هر یک از حرف‌های انسانی که به ان ذوات مقدس نزدیک شود و بر آنان تکیه کند از حال حرف محض فاصله می‌گیرد و در کنار این اسم و فعل خداوندی معنای قابل قیام می‌یابد؛ پس ربط مستقیم با ولی خدا انسان را زنده می‌دارد و به بارگاه تاله راهش می‌دهد (جوادی آملی، حیات حقیقی انسان در اسلام، ص ۳۲).	انسان هر چه به ذات و منشأ نزدیک‌تر باشد می‌تواند به واسطه آن ذات منشأ تغییر گردد حتی به گونه‌ای که این تغییر را در سایر موجودات دیگر خداگونه به راه بیندازد.
هر چیزی در راه و روش خود همیشه در هر جا و در هر گاه یکنواخت و یکسان است و برنامه‌ای از آغاز تا انجام کار خود دارد، و همواره با قاعده ای درست و استوار به سوی یک هدف می‌رود (حسن زاده آملی، دروس معرفت/نفس، ج اول، ص ۲۴).	جهان هستی براساس قانون معین و از پیش تعیین شده‌ای حرکت می‌کند.
باید به فکر بنشینی و به نماز برخیزی. دنیا را به اهل دنیا واگذاری؛ اما نصیب خود را از دنیا از یاد (دل شکسته حسن حسن زاده آملی، بشارت ۱۳۷۹ شماره ۲۱)	استفاده از دنیا وسیله و ابزاری است در جهت ساخت انسان و مراتب وجودی‌اش در عرصه‌ای دیگر
انسان کامل ولی الله است. مظهر اتم و اکمل این اسم شریف ساحت ولایت کلیه است آن انسان کامل است که تواند باذن الله در ماده کائنات تصرف کند و قوای ارضیه و سماویه را در تحت تسخیر خویش در آرد بلکه چه جای تصرف که اقتدار بر انشای اجرام عظیمه دارد (انسان کامل از منظر نهج البلاغه، حسن حسن زاده آملی).	انسان کامل به دلیل ولایت الهی قدرت خلق و تصرف دارد
مرگ سرآغاز بیداری است (جوادی آملی، مراحل/اخلاق در قرآن، ص ۴۵).	مرگ سرآغاز جهش است.

افق محقق (تفاسیر جزئی)	آرای مؤلف (متن)
آغاز و پایان انسان ذات خداوند است.	انسانی که آخرین نوع آفریده‌ای است که ظاهر گشت. آغازش حق و پایانش حق است. پس وی از جهت صورت الهی اول و از جهت صورت هستی آخر است و به دو صورت پدیدار می‌گردد که با صورت الهی خود از صورت هستی نهان است (ابن عربی، <i>انسان کامل</i> ، ص ۹۱).
خداوند در هر آن در پی نشان دادن شأنی از خود است و این افاضه شأن خود، ایجادگر زمان است. و از آنجا که این تجلی در وجود فرد خود را نشان می‌دهد زمان با وجود آدمی در ارتباط است.	در قرآن به صراحت آمده است که خداوند در هر یومی «شأن» در شأنی قرار دارد. از نظر او شأن الهی همان حقیقت خداوندی در مرتبه تجلیات - نه در مرتبه ذات - است که از جنس هیچ ماهیتی نیست و به شکل هر ماهیتی در می‌آید (ابن عربی، <i>فتوحات المکیه</i> ، ج ۵، ص ۲۳۱).
گذشته، حال و آینده مرزهای قابل تفکیکی ندارند که پشت سر هم ایجاد و تمام شده باشند بلکه هر یک از آنها ازلی و بی‌انتهای هستند و همواره وجود دارند و پایانی ندارند.	سهروردی نیز همچون ارسطو زمان را کم متصل غیر قار می‌داند. ارسطو حرکت و زمان را ازلی و ابدی می‌داند، از نظر سهروردی نیز زمان ازلی و ابدی است یعنی آغاز و انجامی ندارد. سهروردی تحت تأثیر ارسطو می‌گوید آن پایان زمان گذشته است پس گذشته متناهی است و اگر منظور از این سخن باش که آن آن پایانی است سخنی باطل است زیرا وی معتقد است که پس از آن آن آنان متناهی وجود دارد. به نظر سهروردی آن آن مفروض همانا آخر گذشته و حال آینده است و از آنجا که دو طرف آن آن یعنی گذشته و آینده نامتناهی است پس آن نیز نامتناهی است (سهروردی، <i>التلویحات</i> ، ص ۲۰۹).
تفاسیر کلی بر پایه تفاسیر جزئی (ادغام افق مؤلف و محقق): هدف رشد رسیدن به مبدأ خلق مداوم است. زمان در پیوستاری یکپارچه و قابل جمع در نقطه خالق و مرتبط با وجود قابل تعریف است. ابعاد رشدی انسان کامل در سه بعد ذاتمندی، قابلیت کنشی و جایگاه وجودی مورد بحث قرار می‌گیرد. هستی در سه مبنای خلق و تبدل با اصول (نمایش تجلی الهی، عاملیت، اشتداد وجودی، قابلیت فیض‌رسانی و فیض‌گیری)، مبنای ثبات و یکپارچگی با اصول (اتصال اجزاء، مکملیت، وجود حقایق غایی، سلسله‌مراتب کمال، آفرینش احسن، تبدل‌ناپذیری قانون هستی، تجمیع اضداد و جهت‌مند و هدفمندی هستی) و مبنای بازگشت به نور با اصول (بازگشت به اصل و مبدأ، مسئولیت وجود، زمانمندی وجود، پیوستار زمان، شأن الهی زمان و چرخه وجودی و مرگ) قابل بحث و بررسی است.	

در جهان‌بینی الهی، هدف رشد رسیدن به مبدأ یکپارچگی و خلاقیت است. در این دیدگاه جهان دارای سازوکاری است که براساس سه مبنا قابل تعریف است؛ مبنای کمال که در آن هر موجودی در پی شکوفایی استعدادها و ظرفیت‌های درونی خویش است و سازوکار هستی هرگز از خلق و حرکت باز نمی‌ماند. در مبنای دوم هستی دارای یکپارچگی است؛ یعنی در کنار تضادها، اصل مکملیت و همراستایی اجزاء در مسیری هدفمند قابل طرح است و در مبنای سوم مرگ می‌تواند ابزاری برای اتصال موجود به وجود نامیرا باشد. در این دیدگاه انسان دارای جایگاه تجلی‌بخش الهی است و در مرتبتی قرار دارد که واسطه فیض‌رسانی به ارکان هستی است. رشد در نقطه تحقق این جایگاه و نزدیک شدن به منشأ خلق قابل تفسیر است.

جدول ۹ بررسی هرمنوتیک آرای اسلامی در باب رشد با تأکید بر مسئولیت وجود

آرای مؤلف (متن)	آرای محقق (تفاسیر جزئی)
انسان در اسلام موجودی اجتماعی و مسئول است؛ موجودی اجتماعی که بر او فرض شده در همه ابعاد زندگی مسائل انسانی را که جایگاه خلیفه الهی او را تثبیت می‌کند رعایت کند (جوادی آملی، جامعه در قرآن، ص ۲۴).	انسان موجودی اجتماعی است و در بستر اجتماعی خلیفه بودن و آزادی و مسئولیتش تحقق می‌یابد.
آزادی واقعی آن است که در سرشت و گوهر انسان باشد و برای نفس حاصل گردد. آزادی آنگاه که با حکمت پیوند بخورد آدمی را قادر می‌سازد که از اسارت مادیات و بند شهوات رهایی یابد (جوادی آملی، حق و تکلیف در اسلام، ص ۵۳).	آزادی یعنی از بند صرف تمایلات جهیدن و بر فراز آنها قرار گرفتن.
ادراک من از ذات خود همانا ادراک صورت و مثال ذات من است «یعنی همان مفهوم یا صورت من» (سهروردی، مجموع مصنفات، ج ۳).	هوشیاری و درون‌نگری هر کس او را به ذات حقیقی‌اش می‌رساند زیرا هر کس به طور ذاتی از فطرت و ظرفیت وجودی خویش آگاهی دارد.
مقام خلیفت انسان در بحث جهان‌بینی عرفانی و قرآنی مربوط به وجود جامع انسان است که قلمرو همه ماسوای الله بوده و حتی تعلیم فرشتگان را نیز شامل می‌شود یعنی مدیریت کلان جهان امکان (جوادی آملی، حیات حقیقی انسان در اسلام، ص ۳۱۸).	خلیفه الهی برای آزادی و اعمال جایگاه خداگونه موظف و مسئول در برابر تمامی مراتب وجودی است.
کدهای نظری (ادغام افق مؤلف و محقق): مسئولیت در سه بعد فردی (درون‌نگری)، اجتماعی (فیض‌رسانی) و الهی (تجلی الهی) قابل بحث است.	

در دیدگاه اسلامی، بر اساس فرایادایم توحیدی، جهان دارای مبدئی وحدت‌بخش است که در عین وحدت کثرت می‌پذیرد. در این نوع جهان‌بینی، با احتساب وجود قاعده و حقیقت مشخص، جهان دارای هدفی است که تمامی اجزاء در اتصالی پیوسته رو به سوی غایت هستی دارند. ظرفیت‌های نهان در موجودات در قالب فطرت، مسیر مستقیم را نمایان می‌کنند. دنیا و توانمندی‌های بشری ابزاری برای رسیدن به نقطه وصل است و وظیفه انسان در شناخت ذات وجودی خویش و عمل براساس غایت و وظیفه‌مندی وجودی او تعبیر و تفسیر می‌شود. در دیدگاه اسلامی مسئولیت انسان با توجه به جایگاه خلیفه بودن و واسطه فیض‌رسانی به مخلوقات تا ارکان هستی گسترده شده است و در ابعاد فردی، اجتماعی و الهی قابل بحث است.

جدول ۱۰ ادغام افق برخاسته از تلفیق مکاتب درمانی و آرای اسلامی در باب رشد با تأکید بر زمان و مسئولیت وجود

ارکان مورد بحث	افق برخاسته از الگوی یکپارچه (تفاسیر جزئی)	افق اندیشه اسلامی (تفاسیر جزئی)	برداشت محقق از ادغام افق الگوی یکپارچه و افق اسلامی (تفاسیر جزئی)
مفهوم و هدف رشد با تأکید بر هستی و زمان	جهان باثبات در عین تغییر، هدف رشد رسیدن به یکپارچگی خلاق براساس اصول تضاد، مکملیت، وابستگی و اتصال اجزاء، عاملیت و قدرت خلق و استفاده از ابزارمندی	جهان پیوسته و یکپارچه، هدف رشد؛ اتصال به خالق و محوریت حق. ابعاد رشدی انسان کامل در سه بعد ذاتمندی، قابلیت کنشی و جایگاه وجودی و محوریت هستی در سه بعد خلق مداوم، یکپارچگی و بازگشت به نور	هدف اتصال به خالقیت وحدت‌بخش. مبانی رشد جاودانگی؛ آفرینش مداوم؛ وحدت؛ هدفمندی. ابزار و بستر رشد در سه عرصه اجتماع؛ نظام یکپارچه خلقت و ودیعه درونی
تأکید بر بعد زمان	پیوستار زمانی با تأکید بر عدم ثبات در عین ثبات	یکپارچگی زمان متصل به وجود	یکپارچگی زمانی و قابل تجمیع در نقطه حق و زمانمندی وجودی
مسئولیت وجود	مسئولیت در برابر رسیدن به سازگاری، یکپارچگی و خلاقیت با انجام وظایفی همچون خودآگاهی و خودکاوی، درک اتصال	مسئولیت در این دیدگاه در سه بعد مسئولیت فردی، مسئولیت در بعد اجتماعی و مسئولیت الهی قابل بحث و بررسی است.	مسئولیت در چهار بعد خودشناسی؛ کنش‌گری؛ همبستگی و مشارکت و بلوغ و کمال

ارکان مورد بحث	افق برخاسته از الگوی یکپارچه (تفاسیر جزئی)	افق اندیشه اسلامی (تفاسیر جزئی)	برداشت محقق از ادغام افق الگوی یکپارچه و افق اسلامی (تفاسیر جزئی)
	با هستی و عمل براساس ظرفیت‌های درونی، تشخیص و زدودن اعتباریات، تعیین مرز و حفظ ماهیت فردی، مدیریت و عمل سازگارانه، اخذ ارزش‌ها و تعهد در راستای آنها		
تفاسیر کلی بر مبنای تفاسیر جزئی (ادغام افق مؤلف و محقق): هدف رشد رساندن فرد به مبدأ حق‌محور هستی است. مبانی و اصول مترتب بر رشد: مبنای کمال با اصول (تضاد، میل به کمال، عاملیت، سلسله‌مراتب وجود، خدمت‌رسانی، قاعده‌مندی و آفرینش مداوم و جهت‌مندی)؛ مبنای وحدت با اصول (مکملیت، اتصال اجزاء، پذیرش و یکپارچگی، حقیقت مشخص، تغییرناپذیری قواعد و علیت هستی، تعادل و سازگاری)، مبنای جاودانگی با اصول (میل بازگشت به مبدأ، مکان‌مندی، زمانمندی وجود، یکپارچگی زمانی، مرگ، چرخش وجودی)؛ مبنای هدفمندی با اصول (رهبری، قدرت خلق، اداره و تداوم هستی، جامعیت) با ابزارمندی در سه بستر اجتماع (در دو بعد قواعد اجتماعی و پیروی از امام و راهنما)، ادراک نظام یکپارچه هستی و ظرفیت‌های نهاده‌شده (علم، عمل، ایمان و ذات خودمختار یا فطرت) جایگاه زمانی: یکپارچگی زمانی و قابل‌تجمیع در نقطه حق و زمانمندی وجودی مسئولیت وجود در چهار بعد خودشناسی، کنش‌گری، همبستگی و مشارکت و بلوغ و کمال			

هدف و نقطه رشد: اتصال فرد به قاعده خلق مداوم هستی در محوریت حق و عمل براساس معیارهای الهی.

مبانی و اصول رشدی مترتب بر الگوی یکپارچه‌نگر و منطبق با افق اسلامی

مبنای اول کمال: در این مبنا، هستی دارای ماهیتی از کمال و رشدیافتگی است، در رأس چنین جهان‌بینی خداوند به عنوان وجود کامل^۱ قرار گرفته است و موجودات به عنوان

۱. «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا» (الاحقاف/۳۳)

تجلی ذات او دارای میل به کمال و حرکت از نقص به سمت رشدیافتگی هستند.^۱
اصل اول تضاد: در این اصل جهان بر محور اضداد می چرخد.^۲ در چنین جهان‌بینی‌ای، اضداد در کنار هم معنا می‌یابند و ضمن معنایابی، فعالیتی در راستای یکدیگر دارند. کنش هر قطب می‌تواند بر کنش ضد دیگری تأثیر بگذارد.

اصل دوم میل به کمال: کمال‌یابی به عنوان یک ظرفیت درونی در وجود موجودات نهاده شده است و آنها را به تکاپو وامی‌دارد.^۳ موجود ناقصی همچون انسان به دلیل ودیعه الهی در پی کمال مطلق است و با مرگ به چنین اتصالی می‌رسد و کامل می‌شود. میل به کمال در هستی لازمه تکاپو است، این اصل با اصل آفرینش مداوم و فقر ذاتی ارکان هستی قابل بحث و مقایسه است.^۴

اصل سوم عاملیت: انسان دارای ذاتی عامل است. قدرت کنش و خلق انسانی از فعل الهی نشئت گرفته است و هیچ کنش و ایجاد، خارج از قدرت الهی تحقق نمی‌یابد.^۵ با وجود این، انسان با اختیار نهاده شده می‌تواند از قدرت عاملیت خویش در طرق مختلف استفاده کند.^۶

اصل چهارم سلسله‌مراتب وجود: ارکان هستی ماهیتی سلسله‌مراتبی دارد؛ همین سلسله‌مراتب است که میل به حرکت عمودی را برای موجودات ایجاد می‌کند. انسان نیز با اصالت وجود در برابر ماهیت در درونیات و کیفیات خود دارای سلسله‌مراتبی از وجود است که می‌تواند با طی کردن مراحل به اصطلاح به مرحله پختگی و بلوغ برسد.^۷

اصل پنجم خدمت‌رسانی (فیاضیت): در این اصل انسان موجودی فیاض است. در جهان‌بینی اسلامی، خداوند منشأ فیض‌رسانی به هستی است، انسان به عنوان خلیفه الهی^۸

۱. «قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» (رعد/۳)

۲. «إِنَّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاهُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (حجرات/۱۳)

۳. «مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَوتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُتُورٍ» (ملک/۳)

۴. «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ». (فاطر/۱۵)
«وَخَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا» (نساء/۲۸)

۵. «هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ» (فاطر/۳۵)

۶. «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (انسان/۳)

۷. «وَلَيْكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ» (انفال/۴)

۸. «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره/۳۰)

واسطه فیض‌رسانی به سایر ارکان هستی است.^۱

اصل ششم قاعده‌مندی و آفرینش مداوم:^۲ هستی هرگز از حرکت باز نمی‌ایستد. ذات الهی به صورتی بی‌پایان در حال آفرینش مداوم است و موجودات در آن نیز شامل این آفرینش و خلق مداوم شده و به صورت پی در پی در حال تغییر و تبدیل‌اند.^۳

اصل هفتم جهت‌مندی (در راستای اهداف هستی): هستی به حالتی رها شده و تصادفی خلق نشده است؛ وجود علیت غایی و قاعده‌علت‌العلل هستی در ایجاد معنا و هدفمندی تأثیرگذار و جهت‌دهنده کنش‌ها به سمت‌وسوی خاصی است.^۴

مبنای دوم وحدت: خداوند ذاتی واحد در عین کثیر و کثیر در عین واحد دارد.^۵ در چنین جهان‌بینی‌ای خداوند مجموع تضادها را در خود به صورت یکپارچه دارد و تضادها در نقطه صفر و مرکز ضمن پیوستن به هم معنای اعتباری خویش را از دست می‌دهند و در مرکزیتی واحد به هم می‌ریزند.

اصل اول مکملیت: در هستی تمامی اضداد در قانونی با عنوان دیالکتیک اضداد به سر می‌برند. در این قانون هر جزء در اتصال و پیوستگی در نقشی مکمل به ضد خود قابل تعریف است.^۶

اصل دوم اتصال و پیوستگی اجزاء: هستی به مانند یک سیستم به هم پیوسته ماهیتی متصل دارد و هر جزء در هستی به سایر اجزاء وابسته است و می‌تواند بر کنش کلی سیستم هستی تأثیر بگذارد و از آن تأثیر پذیرد.^۷

۱. «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (نور/۳۵)
۲. «إِنَّ رَبَّكَ بِالْمِرْصَادِ» (فجر/۱۴)
۳. «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ» (زمر/۳۹)
۴. «رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» (طه/۵۰)
- «الْم ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ» (بقره/۲)
۵. «وَاللَّهُمَّ إِلَهَ وَاحِدٌ» (بقره/۱۶۴)
۶. «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (بقره/۱۸۷)
۷. «ان في خلق السموات والارض واختلاف الليل والنهار والفلک التي تجري في البحر بما ينفع الناس وما انزل الله من السماء من ماء فاحيا به الارض بعد موتها وبث فيها من كل دابة وتصريف الرياح والسحاب المسخر بين السماء والارض لآيت لقوم يعقلون» (بقره/۱۶۴)

اصل سوم پذیرش و یکپارچگی: در این اصل بحث وحدت و پذیرش قابل طرح است؛ در این نوع از نگاه رسیدن به نقطه یکپارچگی و تجمیع اضداد می تواند فرد را به اصطلاح در نقطه صفر مرکزی قرار دهد و او را به تعبیر اندیشه های شرقی با ورود به دنیای نیروانا در سکونی وحدت بخش وارد گرداند.^۱

اصل چهارم حقیقت مشخص: حقیقت می تواند با توجه به نظرگاه افراد تعابیر و نمودهای متفاوتی بپذیرد به همین منظور است که حقیقت گمشده دنیای امروز است؛ لکن در جهان بینی اسلامی بنا به پارادایم توحیدی، حقیقت ثابت و غایی موجود است و در نزد خداوند به صورت یکجا قرار گرفته است.^۲

اصل پنجم تغییر ناپذیری قواعد و علیت هستی: در جهان بینی اسلامی، قواعد هستی به صورت ثابت قرار گرفته اند و هیچ قدرتی نمی تواند در آنها تبدل و تغییری ایجاد کند.^۳ اصل ششم تعادل و سازگاری: این اصل به عنوان یک اساس در تمامی مکاتب درمانی مورد بحث قرار می گیرد. فرد رشد یافته فردی است که بتواند در نقطه تعادل و در مرکز باقی بماند. در این اصل تعادل و سازگاری^۴ همان صراط مستقیم^۵ است که در جهان بینی اسلامی بدان اشاره شده است.

مبنای سوم جاودانگی: در این مبنا، بنا به آفرینش و خلقت مداوم در هستی فنا و عدم قابل تصور نیست.^۶ هر موجود بعد از فنا در دنیا به این مرکز متصل می شود و دوباره در تجلی الهی قابلیت ظهور و بروز می یابد.^۷

اصل اول میل بازگشت به مبدأ: در وجود انسان، قاعده عمل براساس ذات و عملکرد خود کار مورد بحث است که در جهان بینی الهی بنا به وجود فطرت می توان آن را

۱. «هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو بكل شیء علیم» (حدید/۳)

۲. «هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» (الحدید/۴)

۳. «اسْتِكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَمَكْرَ السَّيِّئِ ۚ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ ۚ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ ۚ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا ۚ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا» (فاطر/۴۳)

۴. «إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ» (قمر/۴۹)

۵. «قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ» (حجر/۴۱)

۶. «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَى وَجْهٌ رَبِّكَ...» (الرحمن/۲۶)

۷. «إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (هود/۴)

میل به بازگشت به مبدأ دانست.^{۲۱}

اصل دوم مکان‌مندی: بنا به آفرینش احسن و قاعده‌مندی هستی، هر جزء درست در سر جای خویش به صورتی مکان‌مند قرار گرفته است و بنا به علیت وجودی خویش، وظیفه و مسئولیتی می‌پذیرد.^{۴۳}

اصل سوم زمانمندی وجود: در واقع زمان برای موجود ناقض قابل طرح است و برای وجود کامل زمان مطرح نیست. در چنین نگاهی زمان همان میزان حرکت در سیر وجودی است. یعنی همان برخورد فرد با ذات درونی خویش و عمل بر اساس آن تا رسیدن به سر منشأ کمال به گونه‌ای که زمان از حرکت بازایستد.^۵

اصل چهارم پیوستار زمانی: در این نوع از نگاه زمان در مفهومی وجودی در یک نقطه قابل جمع و به هم پیوستن است.^۶ در این تعبیر آینده حرکت در ظرفیت‌هایی است که به صورت نخستینی در وجود انسان نهاده شده است. ذات انسان طیفی گسترده دارد و وجود می‌تواند در رجوعی آینده سو به سمت گذشته به رشد و تحقق آن دست یابد.^۷

اصل پنجم مرگ: این اصل با میل به بازگشت به مبدأ قابل جمع است.^۸ موجود ناقص و دارای زمان بعد از پیوستن به وجود کامل از حرکت باز می‌ایستد و به نقطه کمال می‌رسد.^۹

۱. «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (روم/۳۰)

۲. «فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (ص/۳۸)

۳. «وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» (اعراف/۱۵۷)

۴. «أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى» (علق/۱۴)

۵. «وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنْ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ» (حج/۴۷)

۶. «يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا. نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا» (طه/۱۰۳ و ۱۰۴)

«وَإِنْ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ» (حج/۴۷)

۷. «إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا وَنَرَاهُ قَرِيبًا» (معرّج/۶۵)

۸. «إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا وَنَرَاهُ قَرِيبًا» (معرّج/۶۵)

۹. «الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (بقره/۱۵۶)

۹. «نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ؛ عَلَى أَنْ تُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ وَنُنشِئَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ» (واقعه/۶۰)

اصل ششم چرخش وجودی: بنا به چنین تعریفی، موجود در چرخشی از وجود در حرکت است، این چرخش هلال وار دارای افول و عروجی است و پس از طی کردن کامل مسیر، شأن قبلی را ترک می کند و وارد شأن دیگری از وجود می شود. این چرخش مداوم نوعی از جاودانگی را در موجود ایجاد می کند.^۱

مبنای چهارم هدفمندی: جهان و هستی بر مبنای هدفی خلق شده است و بیهوده و عبث آفریده نشده است.^۲ اصل اول رهبری: در چنین تعبیری انسان به عنوان رهبر خلق شده است. این رهبریت و قدرت کنش و ایجادگری هم در بعد فردی و زندگی اجتماعی قابل بحث است و هم در ارتباط با سایر ارکان هستی قابل انتقال است.^۳

اصل دوم قدرت خلق: انسان عامل و دارای قدرت خلق است.^۴ البته این عاملیت حالت رهاشده پست مدرن را ندارد و در چارچوبی از ضوابط قابل ارزیابی و ارزش است. اصل سوم اداره و تداوم هستی: در تعبیر اسلامی انسان به عنوان خلیفه و ولی سایر موجودات^۵ به حساب می آید که می تواند در یک موضع فیض رسان و فیض گیر واسطه ارتقای مرتبت وجودی در سایر موجودات شود.

اصل چهارم جامعیت: انسان هم در ذات جامع ماده و مجرد است و هم به تعبیر اسلامی عالم کبیر است و جهان در مقابل آن عالم صغیر به شمار می آید. انسان می تواند کیفیات تمامی موجودات را در خویش داشته باشد.^۶

جایگاه زمانی: در الگوی تلفیقی شکل گرفته بنا به تلفیق افق های درمانی با آرای اسلامی، نوع نگاه به زمان، مسیر رشد و جایگاه هستی را مشخص می کند. در این نوع از

۱. «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» (الرحمن/۲۹)

۲. أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنْتُمْ عَلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ» (مومنون/۱۱۵)

۳. «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (بقره/۳۰)

۴. «إِنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَابْرَأُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَأُخِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَابْنُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُم إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (آل عمران/۴۹)

۵. «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» (احزاب/۷۲)

۶. «قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ» (بقره/۳۳)

نگاه، زمان دارای پیوستاری متصل به هم و قابل تجمیع در یک نقطه یکپارچه به شمار می‌آید. گذشته، حال و آینده تقسیماتی اعتباری و با توجه به آغاز و پایان هستی در خالقیتی حق‌محور، قابل جمع در چنین مبدأ و مقصدی است. زمان امری وجودی است؛ یعنی با میزان شأن و جایگاه وجودی موجود قابل تعریف است.^۱

مسئولیت وجود: در بعد خودشناسی،^۳ فرد در برابر خویش مسئول است و مجموعه‌ای از وظایف همچون خودآگاهی، تأمل و تدبیر درونی، خودکاوی، شناخت ظرفیت‌های درونی، عمل در راستای ظرفیت‌های بالقوه و تبدیل بالفعل آنها، توجه به فطرت و ندای درونی و نوعی مراقبت و نظارت مستمر در راستای معیار هستی را بر خویشتن واجب می‌داند و در راستای آنها اهتمام می‌ورزد.

در بعد کنش‌گری،^۴ انسان ایجادگر تغییراتی در بستر و ارتباطات خویش است؛ در این بعد فرد ضمن شناخت اعتبارات و حقایق کاذب باید در پی پرده برداشتن و زدودن آنها و رسیدن به حقیقت نهایی برآید. فرد ضمن ارتباط با ابعاد بیرونی لازم است با تعیین مرز و در حفظ فردیت به نوعی تماس سازگارانه بدون غرق شدن در خویش و یا دیگری دست زند؛ چنین مسئولیتی در او اختیار و آزادی‌اش را چارچوبی می‌بخشد تا آن را از غرق شدن در یک‌سوگیری‌ها باز دارد و با حرکت سازگارانه و متعادل در مرکز باقی بماند.

در بعد همبستگی و مشارکت^۵ نیز فرد موظف است با اقدامی سازگارانه و متعادل، ضمن نگهداری قطب‌ها در نقطه‌ای مرکزی؛ به ادراکی از عامل مکملیت و وابستگی نایل آید. فرد باید به این دید برسد که هستی بر مداری از پیوستگی در جریان است. این نوع از پیوستگی برای فرد مسئولیت را ایجاد می‌کند و آزادی او را در قاعده‌ای خاص قابل تعریف می‌داند.

در بعد چهارم فرد در برابر هدف بلوغ و کمال مسئول است،^۶ در انسان فطرتی

۱. «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» (الرحمن/۲۹)

۲. «هو الاول والآخر والظاهر والباطن وهو بكل شيء عليم» (حدید/۳)

۳. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (مائده/۱۰۵)

۴. «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بَقِيَ حَتَّى يَغَيِّرُوا مَا بَأْنَفُسِهِمْ» (رعد/۱۱)

۵. «وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ» (مائده/۲)

۶. «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (اعراف/۱۵۷)

کمال طلب نهادینه شده است و بنا به این ذات درونی، موجود بعد از ظهور، میل به سوی اهداف و ظرفیت‌های بالقوه‌ای دارد و در صورت مهیا بودن شرایط و قرار گرفتن در مختصات مناسب می‌تواند به تحقق آنها دست یابد.

فرایند درمانی: بر سبیل منطق استقرایی و قیاسی، فرایند درمان با توجه به هدف و فلسفه نظریه و الگوی منتخب شکل می‌گیرد و اجرا می‌شود. در چنین الگویی با توجه به هدف اتصال مخلوق به خالقیت حق محور، درمانگر در موضع راهنمایی بر آن است که فرد را در مسیر تأمل و تدبیر، پیرامون اتصال خویش با مبدأ هستی وارد کند و سپس مسائل و مشکلات او را در جهان‌بینی شکل گرفته تعبیر و تفسیر نماید و براساس قواعد حاصله، اهداف مورد نظر را تعیین و بر مبنای آنها اقدام کند. در این الگو ارزیابی با توجه به معیارهای حق محور قابل طرح است و بنا به میزان نزدیکی به آن سنجیده می‌شود.

مراحل حرکت از آغاز تا پایان درمان را می‌توان بنا به ترتیب زیر اجرا کرد:

۱. برقراری ارتباط در موضع برابر
۲. بحث و استدلال منطقی، بازسازی شناختی با هدف زدودن اشتباهات فکری و اعتباریات کاذب
۳. شناخت معیارهای حقیقت
۴. ارتباط با خویش و شناخت ظرفیت‌های درونی
۵. ادراک اتصال با هستی و شناخت ماهیت هستی و ادراک قواعد و اهداف حاکم بر آن
۶. یکپارچگی و پیوستگی وجود و هستی
۷. رسیدن به علیت‌مندی و خالقیت هستی
۸. درک مکان‌مندی و جایگاه وجودی و تلاش در راستای شناخت وظایف وجودی
۹. شناخت ابزار و طریقه ابزارمندی با توجه به فلسفه و معیار حاصله
۱۰. بازتعریف برنامه زندگی و عمل سازگارانه در راستای هدف خلقت
۱۱. نظارت و ارزیابی مداوم و مستمر

بحث و نتیجه‌گیری

هر نظریه دارای اهداف، مبانی و اصولی است که نظریه‌پرداز به واسطه آن موضوع مورد

نظر خویش را تبیین و توصیف می‌کند. در این پژوهش نیز محقق با هدف دستیابی به الگوی یکپارچه مشاوره در باب رشد برخاسته از مکاتب اثرگذار درمانی در پی آن است که آن را در بستر جهان‌بینی اسلامی تلفیق نماید تا متناسب با عقاید بنیادی و افق فکری فرد ایرانی مراجع‌کننده به اتاق درمان باشد. چنین تلفیقی امروزه به دلیل اهمیت فرهنگ در ایجاد جهان‌بینی و سبک زندگی افراد، بحث مهمی است که هر روان‌شناس در هرافق و بافت فکری‌ای باید آن را مد نظر خود قرار دهد؛ مگر نه این است که مشاور باید درمان خود را بر چارچوب ذهنی مراجع خویش بنا نهد و بدون اعمال اندیشه خارجی، سعی در ایجاد تغییر در دنیای مراجع نماید.

یافته‌های حاصله نشان می‌دهند که الگوی یکپارچه درمانی و متناسب با اندیشه اسلامی بر اساس اصل آفرینش بر معیار حق استوار است. در این نوع از جهان‌بینی جهان دارای سازوکار متصل و منظمی است که در راستای خلق مداوم در جریان است. این نوع از آفرینش مداوم در واقع تجلی ذات خداوند است که همواره در حال تبدیل است. چرخه آفرینش بر دو اصل فنا و تبدیل به طور هم‌زمان برقرار است که به صورت واحد در نقطه سکون و یکپارچگی الهی قابل جمع است. در چنین الگویی و براساس چنین تعبیری، مراجع زمانی می‌تواند به نقطه رشد دست یابد که به مبدأ آفرینش متصل شود و بر معیار برخاسته از مبدأ یعنی حق عمل نماید. این مرحله بدین معناست که شناخت، عاطفه و عملکرد مراجع در مسیری طرح‌ریزی می‌شود که با قاعده حق‌محور هستی هماهنگ باشد. در همین راستا مکتب فرویدی نیز رشد را در نقطه یکپارچگی غرایز مرگ و زندگی می‌بیند، همان‌گونه که پرلز نیز نهایت رشد را در تمامیت خویشتن و رسیدن به چیزی که فرد بوده است می‌داند، در این تعبیر فرد در نقطه یکپارچگی قطبیت‌ها می‌تواند به تعادل نهایی خویش برسد، علت این شباهت در دو دیدگاه فروید و پرلز، تأثیرپذیری از اندیشه‌های شرقی و مکاتب شوپنهاوری و هایدگری است. در روایت درمانی نیز نقطه رشد در خلاقیت و عاملیت است؛ یعنی غلبه بر موانع و شکوفایی خویشتن، این اصل با اندیشه نیچه‌ای که در سازوکار غلبه یافتن سیر می‌کند، می‌تواند ما را به جهانی پویا برساند که در آن تضادها صوری بوده و در اصل یکسان عمل می‌کنند؛ چنین نگاهی با مکاتب پیش‌گفته و در نهایت با فراپارادایم توحیدی هماهنگ است.

در الگوی شکل‌گرفته متناسب با اساس آفرینش بر معیار حق چهار مبنای کمال با اصول (تضاد، میل به کمال، عاملیت، سلسله‌مراتب وجود، خدمت‌رسانی، قاعده‌مندی و

آفرینش مداوم و جهت‌مندی؛ مبنای وحدت با اصول (مکملیت، اتصال اجزاء، پذیرش و یکپارچگی، حقیقت مشخص، تغییرناپذیری قواعد و علیت هستی، تعادل و سازگاری)، مبنای جاودانگی با اصول (میل بازگشت به مبدأ، مکان‌مندی، زمانمندی وجود، یکپارچگی زمانی، مرگ، چرخش وجودی)؛ مبنای هدفمندی با اصول (رهبری، قدرت خلق، اداره و تداوم هستی، جامعیت) مورد بحث قرار می‌گیرد. در مکتب فروید، پرلز و وایت نیز جهان سه عنصر اصلی دارد، عنصر عاملیت و کمال، عنصر یکپارچگی و عنصر مرگ یا جاودانگی، این سه عنصر نشان می‌دهند که جهان ساختاری پویا دارد که در عین پویایی با نیروهای مکمل به هم پیوند خورده و از آرامش برخوردار است. این سازوکار با اندیشه وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت توحیدی سازگار و قابل تطبیق است.

فرایند درمان در ارتباط با هدفی که در نهایت برای مسیر درمانی در نظر گرفته می‌شود، ترسیم می‌گردد. در افق اسلامی، با توجه به هدف اتصال به مبدأ هستی یعنی خداوند لازم است که فرد از مسیر حجاب‌های دنیوی و نفسانی گذر کند و با شناخت ظرفیت‌های وجودی خویش و اتصال هستی‌محور در راستای خالقیت و مرکز هستی گام بردارد تا با وجودی که از آن نشئت گرفته هماهنگ شود و بدان بازگردد. در همین راستا مکاتب فرویدی، گشتالت‌درمانی و روایت‌درمانی نیز به طور مشابه به دنبال افزایش شناخت و آگاهی فردی، رهایی از دانش کاذب و اعتباریات ساختگی و رسیدن به ظرفیت‌های درونی هستند تا فرد با شکوفایی آنها بر مدار طبیعت عمل کند و به نقطه یکپارچگی و تعادل دست یابد.

در نتیجه الگوی یکپارچه رشد‌محور در تناسب با افق اسلامی تنها یک الگوی نظری نیست بلکه می‌تواند در ساختاری عملی در قالب جلسات مشاوره به کار برده شود؛ این مهم زمانی به دست می‌آید که با غور در مبانی و اصول و هدف غایی در نظر گرفته شده، فنون، ویژگی‌ها و نکات عملی در درمان کشف و استخراج شود و بر مبنای پایه‌های نظری و منطبق بر فرهنگ مراجع، قابلیت اجرا و تعیین اثربخشی را به دست آورد؛ لذا تحقیقات آتی پیرامون ابعاد عملی و اجرایی این الگو می‌تواند در جهت تعیین و افزایش اثربخشی آن مثمر ثمر باشد. این الگو‌ت‌نگری است برای تحقیقات و پژوهش‌های آتی با تأکید بر تناسب‌سازی افق درمانی با بنیان‌های فکری مراجع که امروزه در راستای رشد فردی و اجتماعی به عنوان یک ضرورت اساسی در دنیای روان‌شناسی به شمار می‌آید.

قدردانی

این مقاله مستخرج از رساله دکتری نویسنده اول در رشته مشاوره از دانشگاه علامه طباطبائی است.

منابع

- ابن عربی، م. ا. (۱۳۹۲)، *انسان کامل*، ترجمه محمود محمودغراب، تهران: جامی.
- ابن عربی، م. ا. (۱۳۹۲)، *فتوحات المکیه*، ۹ جلدی، ترجمه محمد خواجهی، تهران: مولی.
- اسکندری، ح. (۱۳۹۲)، «کشف جهان اجتماعی بیماری روانی، بازنگری در ماهیت بیماری روانی با تأکید بر ساخت زبانی آن»، *روان‌شناسی بالینی*، ۱۲ (۳)، ۴۱-۱.
- بیات، م. رسول زاده طباطبائی، ک.، بشارت، م.ع.، و عسگری، ع. (۱۳۹۵)، طراحی مدل‌های تلفیق بازی درمانگری خانوادگی برای مشکلات برون سازی شده کودکان یک پژوهش کیفی. *روان‌شناسی بالینی و شخصیت*، ۱۵ (۲)، ۵۱-۶۴.
- پرلز، ف. (۱۳۹۵)، *درون و برون سطل خاکروبه*، ترجمه مهدی مهریار، تهران: فراانگیزش.
- تبیك، م.ت. (۱۳۹۹)، تبیین مدل تحول انگیزشی براساس فرهنگ اسلامی، *روان‌شناسی فرهنگی*، ۴ (۱)، ۵۷-۸۰.
- سهروردی، ش. ا. (۱۳۷۲)، *مجموعه مصنفات*، گردآورنده هنری کربن، پژوهشگاه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- سهروردی، ش. ا. (۱۳۸۸)، *التلویحات الوحیه و العرشیه*، تصحیح نجفقلی حبیبی، تهران: موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- جوادی آملی، ع. (۱۳۹۱)، *حیات حقیقی انسان در قرآن*، تهران: اسراء.
- جوادی آملی، ع. (۱۳۸۹)، *مراحل اخلاق در قرآن*، تهران: اسراء.
- جوادی آملی، ع. (۱۳۸۵)، *حق و تکلیف در اسلام*، تهران: اسراء.
- جوادی آملی، ع. (۱۳۹۰)، *جامعه در قرآن*، تهران: اسراء.
- حسن زاده آملی، ح. (۱۳۹۹)، *دروس معرفت نفس*، تهران: الف. لام. میم.
- حسن زاده آملی، ح. (۱۳۷۲)، *مدارج قرآن و معارج انسان*. کیهان اندیشه، ۵۲.
- حسن زاده آملی، ح. (۱۳۷۱)، *حقیقت انسان در عرفان*، کیهان اندیشه، ۲۴.
- حسن زاده آملی، ح. (۱۳۸۱)، *چشمه عشق*، بشارت، ۲۲.
- حسن زاده آملی، ح. (۱۳۸۳)، *انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه*، نهج البلاغه، ۹ و ۱۰.
- خانی پور، ح.، و عظیمی، ر. (۱۳۹۸)، کاربرد روش شناسی گفتمانی در پژوهش‌های روان‌شناسی سلامت، *روان‌شناسی بالینی*، ۱۳ (۳)، ۵۶-۷۷.
- خاکبازان، ن. (۱۴۰۰)، بنیان‌های شناخت‌درمانی با تأکید بر نقش فلسفه رواقی و نقد آن براساس اندیشه اسلامی، *روان‌شناسی فرهنگی*، ۵ (۱)، ۸۷-۱۱۱.
- خسروپناهی، ع.ا. و میرزائی، ر. (۱۳۸۹)، *چیستی انسان‌شناسی، انسان‌پژوهی دینی*، ۷ (۲۴)، ۳۵-۵۶.

- شوپنهاور، آ. (۱۳۹۸)، *جهان همچون اراده و تصور*، ترجمه‌ی رضا ولی یاری، تهران: مرکز.
- صادقی، ع.ا. و واسطی، ع.ا. (۱۳۹۹)، تأثیر مبنای هستی‌شناسی در تولید تئوری انسان‌شناسی دینی، *پژوهشنامه کلام*، ۷ (۱۲)، ۲۴۵-۲۲۵.
- فروید، ز. (۱۴۰۰)، *فراسوی اصل لذت*، ترجمه‌ی شاهرخ علیم‌رادیان، تهران: آدمیت.
- فروید، ز. (۱۴۰۰)، *تمدن و ملالت‌های آن*، ترجمه‌ی محمدمبشری، تهران: ماهی.
- فروید، ز. (۱۴۰۰)، *اصول روانکاوی بالینی*، ترجمه‌ی سعید شجاع شفتی، تهران: ققنوس.
- فروید، ز. (۱۳۹۴)، *مبانی روانکاوی کلاسیک*، ترجمه‌ی شاهرخ علیم‌رادیان، تهران: هاشمی.
- قرآن کریم. ترجمه‌ی م. فولادوند. تهران: اسوه.

- Davis, S., & Davis, S. R. (1978), *The federal principle: A journey through time in quest of a meaning*. Univ of California Press.
- Dolev, Y. (2018), Is ontology the key to understanding tense?. *Synthese*, 195 (4), 1741-1749.
- Evans, V. (2005), The meaning of time: polysemy, the lexicon and conceptual structure. *Journal of linguistics*, 41 (1), 33-75.
- Ivtzan, I., Gardner, H. E., Bernard, I., Sekhon, M., & Hart, R. (2013), Wellbeing through self fulfilment: Examining developmental aspects of self-actualization. *The Humanistic Psychologist*, 41 (2), 119.
- Mendelowitz, E., & Schneider, K. (2008), Existential psychotherapy. *Current psychotherapies*, 295-327.
- Perls, F. (1973), *The gestalt approach & eye witness to therapy*. Science & Behavior Books.
- Stigler, J. W., Shweder, R. A., & Herdt, G. E. (1990), Cultural psychology: Essays on comparative humandevelopment. In *All but three of the chapters in this book are revised versions of presentations from two symposia held by the University of Chicago Committee on Human Development: " Culture and Human Development" (Oct 23-25, 1986) and " Children's Lives Cultural Context" (Nov 5-7, 1987)*. Cambridge University Press.
- White, M. K. (2007), *Maps of narrative practice*. WW Norton & Company.